



مروری بر ناگفته‌های نخستین روز جنگ / ایستاده‌ایم تا آخر

ناقوس شوم جنگ که در ۳۱ شهریور ۵۹ توسط رژیم بعثی نواخته شد، عده زیادی جنگ زده شدند و گرچه یک وجب از خاک میهن در اشغال دشمن نماند اما تبعات آوارگی روزهای جنگ بعد از ۴۰ سال ادامه دارد.

ناقوس شوم جنگ که در ۲۱ شهریور ۵۹ توسط رژیم بعثی نواخته شد، عده زیادی جنگ زده شدند و گرچه یک وجب از خاک میهن در اشغال دشمن نماند اما تبعات آوارگی روزهای جنگ بعد از ۴۰ سال ادامه دارد.

خبرگزاری مهر، گروه استان‌ها: مردم خرمشهر، دزفول، آبادان و بسیاری دیگر از شهرهای مرزی ایران هنوز طعم تلخ جنگ و تجاوزگری حزب بعثی عراق را به یاد دارند، وقتی بامداد ۲۱ شهریور را با صدای شلیک هواپیماهای جنگی صبح کردند، هرگز گمان نمی‌کردند این جنگ زندگی آنها را اینگونه تحت تأثیر قرار دهد تا جایی که برخی از آنها با وجود گذشت ۴۰ سال از آغاز جنگ تحمیلی هنوز برای زادگاه خود دلتنگ هستند و دیگر فرصت بازگشت پیدا نکرده‌اند.

آوارگی و جنگ زدگی خانواده‌ها مقوله‌ای است که در دفاع مقدس کمتر به آن پرداخته شده، رویداد تلخی که ردپای آن پس از ۴۰ سال هنوز در زندگی بسیاری از مردان و زنان این سرزمین، عمق دارد.

ردپای جنگ از خرمشهر تا یزد

در یزد، شهری که کمترین آسیب مستقیم از جنگ تحمیلی را دید، زنی زندگی می‌کند که زاده و بزرگ شده خرمشهر است و با وجود اینکه ۴۰ سال پیش ناچار شد شهر خود را ترک کند، هنوز هم دلتنگ زادگاه خویش است و خاطرات تلخ و شیرینش از روزهای آغازین جنگ، تلخی دل‌کنند از زادگاهش را مرور می‌کند.

فاطمه (فرزانه) جلیلیان رستمی، از بازماندگان خرمشهر است، زنی که اصالتاً کرمانشاهی است اما به دلیل شغل پدر از زمان ازدواج پدر و مادرش ساکن خرمشهر شدند و او زاده خرمشهر شد.

ناملایمات زندگی که بخش مهمی از آن مربوط به روزهای جنگ و اشغال شهر خرمشهر است، سبب شده تا امروز نه در زادگاه خویش خرمشهر، نه در زادگاه پدریش کرمانشاه، بلکه در یزد سکونت یابد.

طی سال‌های گذشته هر بار او را دیده‌ام به خاطره تلخ یا شیرین از روزهای جنگ هم در خرمشهر و هم در کرمانشاه مهمان شده‌ام، خاطراتی که اگر به رشته تحریر درآید، بی‌شک از پرفروش‌ترین کتاب‌های دفاع مقدس خواهد شد.

فاطمه جلیلیان درباره علت سکونت خود در خرمشهر می‌گوید: پدر و مادرم هر دو زاده کرمانشاه هستند اما کرمانشاه از گذشته‌های دور هم مشکل اشتغال داشت و به دلیل آنکه خرمشهر به خاطر وجود بنادر و کشتیرانی، گمرک و فرصت کاری بسیار مناسبی داشت، پدرم پس از آنکه با مادرم ازدواج کرد، از کرمانشاه به خرمشهر رفتند و آنجا ساکن شدند.

سکونت در خرمشهر از ابتدای دهه ۳۰

وی افزود: نه تنها پدر و مادر بلکه خانواده یکی از خاله‌ها و دایی و بسیاری از نزدیکان دیگر هم از ابتدای دهه ۳۰ در خرمشهر ساکن شدند و من و همه خواهر و برادرها و دخترخاله و پسرخاله‌هایم، زاده خرمشهر هستیم.

جلیلیان در مورد خرمشهر قبل از آغاز جنگ می‌گوید: خرمشهر به دلیل اینکه شهری کارگری به شمار می‌رفت، اقشار مختلفی از شهرهای مختلف کشور در آنجا زندگی می‌کردند و مردم هر شهر در محله‌ای گرد هم جمع شده بودند به نحوی که محله‌گردنشین‌ها، محله‌بلوچ‌ها، اصفهانی‌ها، یزدی‌ها (یزد نو) و در خرمشهر شهرت داشتند.

وی افزود: در بخش گسترده‌ای از خرمشهر نیز عرب‌زبان‌ها ساکن بودند و به دلیل تفاوت‌های فرهنگی که همواره میان عرب‌زبان‌ها و سایر مردم شهر وجود داشت، هر چند وقت یکبار درگیری‌های محله‌ای رخ می‌داد و حتی گاهی تا یک هفته نیز طول می‌کشید زیرا برخی اسلحه داشتند و درگیری‌های مسلحانه‌ای در محله‌ها به راه می‌انداختند.

درگیری های محله ای، مردم را در حمله عراقی ها به خرمشهر به اشتباه انداخت

جلیلیان با بیان اینکه اغلب مردان خرمشهر از کارکنان و کارمندان گمرک و بنادر و کشتیرانی بودند، می گوید: تفریح مردم این بود که بعد از پایان کار روزانه، زیر پل خرمشهر، همان پلی که یکی از نمادهای مقاومت این شهر شد، می رفتند و عصرها و روزهای تعطیل خود را کنار آب سپری می کردند و روزهای خوشی را می گذراندند.

می گوید: با درگذشت خاله ام که در کرمانشاه ساکن بود، همگی چند روزی از خرمشهر به کرمانشاه رفتیم اما برای اینکه اقوام و دوستان در خرمشهر به زحمت نیفتند، تصمیم گرفتیم مراسم ختمی نیز در خرمشهر برگزار کنیم اما از نیمه های شهریور، تحرکاتی در مرز بود که باعث شد به ما اجازه چاپ اعلامیه، گرفتن مسجد برای برگزاری ختم و... را ندهند و حتی تاکید داشتند اجازه ندهید مردم در یک خانه اجتماع کنند.

وی می گوید: شرایط شک برانگیز بود و دوستان و آشنایانی که از مناطقی مثل صد دستگاه، سنتاب، کوی طالقانی، راه آهن و پلیس راه که به مرز شلمچه نزدیکتر بودند، برای سر سلامتی می آمدند خبر از تحرکات مرزی می دادند اما کسی انگار جرأت نداشت نامی از جنگ به میان بیاورد. همه گمان می کردیم باز هم جنگ عرب و عجم در یکی از محله هاست و بعد از چند روز قائله ختم می شود اما انگار موضوع جدی تر از این حرف ها بود و اواخر شهریور همه چیز علنی شد و یکی از بستگان که در نزدیکی های شلمچه بود، وقتی به دیدن ما آمده بود می گفت دیشب هواپیماهایی وارد منطقه شدند و آنقدر به زمین نزدیک بودند که تیراندازانی از داخل آنها، مردمی را که شب روی پشت بام ها خوابیده بودند را به رگبار بستند.

بستگانمان که از شلمچه آمده بودند، می گفتند دیشب هواپیماهایی وارد منطقه شدند و آنقدر به زمین نزدیک بودند که تیراندازانی از داخل آنها، مردمی را که شب روی پشت بام ها خوابیده بودند را به رگبار بستند

جلیلیان افزود: در آخرین روزهای شهریور بود که دیگر آب و برق شهر هم قطع شد و هواپیماها وارد شهر می شدند و دیوار صوتی را می شکستند و این امر سبب شده بود از موج صوتی ایجاد شده توسط این هواپیماها تقریباً همه به حال تهوع بیفتند و شرایط سخت از همان زمان آغاز شد و دیری نپایید که در روز ۳۱ شهریور همه چیز روشن شد و خبر رسمی تجاوز عراق به مرزهای شلمچه و ورود آنها به خرمشهر، بلاخره پس از چند روز، اعلام شد.

می گوید: هواپیماها آنقدر نزدیک بودند که شکستن دیوارهای صوتی برای بچه ها بسیار هول انگیز بود و به آنها یاد داده بودیم برای اینکه گوش آنها خونریزی نکند، وقتی هواپیماها نزدیک می شوند، دست خود را روی گوش هایشان بگذارند و دهانشان را باز کنند و به این ترتیب آموزش های اولیه جنگ از همان روزها آغاز شد اما بسیاری از بچه ها به خاطر ترس و دلهره شدید، دچار اسهال و استفراغ شده بودند و در نبود آب، شرایط بسیار بدی در شهر به لحاظ بهداشتی ایجاد شده بود.

جلیلیان افزود: به هیچ وجه حاضر به ترک شهر نبودیم اما دیگر جوان ها یکی یکی به خانه ها می رفتند و از مردم می خواستند شهر را ترک کنند، حسینعلی جلیلیان شمشیری، یکی از پسرخاله های من نیز از افرادی بود که از همان ابتدا اسلحه به دست به مقاومت پرداخت و تا آخرین روز آزادسازی خرمشهر در این شهر ماند و وقتی خانه پدری خودش در صد دستگاه به اشغال دشمن درآمد، پدر و مادر و خواهر و برادرهایش به منزل ما آمدند و او التماس می کرد به خاطر ناامنی که برای زنان و دختران وجود داشت، هرچه سریع تر خرمشهر را ترک کنیم.

۲۵ نفر در دو ماشین مسیر خرمشهر تا اهواز را ۱۰ ساعت طی کردیم

می گوید: در مجموع هفت هشت خانواده و ۲۵ نفر بودیم با دو ماشین که یکی بنزین کمی داشت و دیگری اصلاً بنزین نداشت به ناچار ماشین ها را به یکدیگر یکسَل کردند و ۲۵ نفر کوچک و بزرگ سوار این دو ماشین شدیم و مسیر دو ساعته خرمشهر تا اهواز را ۱۰ ساعت در آن گرمای هوا پیمودیم زیرا در مسیر دائم هواپیماها به جاده حمله می کردند و مردم و ماشین ها را به رگبار می بستند و مدام ناچار بودیم پیاده شویم و در جوی های کنار جاده پناه بگیریم.

وی افزود: به هر طریقی بود، خود را به اهواز رساندیم، بدون پول، بدون هیچ وسیله زندگی، حتی لباس و غذا آواره اهواز شدیم و شبی را در منزل یکی از اقوام به صبح رساندیم.

جلیلیان عنوان کرد: در روزهایی که خرمشهر متشنج شده بود، مادر به همراه خاله ام تمام وسایل خانه را کارتن پیچ

کردند تا با خود ببریم اما هیچ وسیله ای برای انتقال آنها نبود و حتی ساک کوچکی که در آن لباس های بچه ها را جمع آوری کرده بودیم را نتوانستیم بیاوریم ضمن اینکه همه فکر می کردند جنگ دو سه روز دیگر تمام می شود و بر می گردیم.

جهیزیه باز نشده نوعروس نصیب عراقی ها شد

وی می گوید: خاله ام بیشتر از ما غافلگیر شده بود چون وقتی در خانه ما مهمان بود، خانه خودش توسط عراقی ها در صد دستگاه اشغال شده بود و خودش بودند و لباس تنش و حتی پسر بزرگش که تازه ازدواج کرده بود و فوت خاله کوچک سبب شده بود او موفق نشود به خانه بخت برود، هنوز هم که هنوز است، در حسرت جهیزیه باز نشده و کادوهای ندیده آن روزهاست که نصیب عراقی ها شد.

وی بیان کرد: حسینعلی جلیلیان شمشیری که اتفاقاً یکی از عکس های او در کتاب "دا" نیز منتشر شده، در خرمشهر بود و خبرها از طریق او به ما می رسید، او یکی از همبازی ها و بعدها از دوستان و همزمان جهان آرا بود و در عملیات های بسیاری نیز در کنار چمران حضور داشت.

جلیلیان عنوان کرد: روزهای بسیار سختی بر جوانان دلیر ما گذشت، وقتی متوجه حضور خانواده ای در خانه ای می شدند، به هر طریقی که ممکن بود، می خواستند آنها را از خانه خارج کنند، حتی در بسیاری از موارد، دشمن هم که متوجه حضور زنان و دخترانی در خانه هایشان می شد، خانه را محاصره می کرد اما جوانان با غیرت شهر با حضور در خانه ها به هر طریقی ممکن، سعی در فراری دادن همشهریان خود داشتند و در بسیاری از موارد ناچار شده بودند تا دیوار خانه هایی که به یکدیگر راه داشت را یکی یکی خراب کنند و از خانه ای به خانه دیگر بروند تا از محاصره دشمن خارج شوند.

جوانان با غیرت خرمشهر وقتی متوجه محاصره خانه ها توسط عراقی ها می شدند دیوار خانه هایی که به یکدیگر راه داشت را یکی یکی خراب می کردند تا زنان و دختران را با عبور دادن از خانه ها از محاصره خارج کنند

جلیلیان می گوید: شرایط به قدری سخت بود که بچه های باقیمانده در شهر ناچار به جنگ تن به تن بودند زیرا بنی صدر برای آنها اسلحه نمی فرستاد اما جوانان شهر از اینکه چند قبضه اسلحه در گذشته از خارج برای شاه پهلوی به گمرک آمده، مطلع شده بودند پس به آنجا رفتند و جعبه های اسلحه را با هزار سختی پیدا کردند و با اسلحه وینچستر که از اسلحه های لوکس شکاری بود، ناچار به مقابله شدند.

می گوید: روزهای سختی به برادران و مردان فامیل ما گذشت از آب و غذا خبری نبود و اگر می رسیدند، روزی یک وعده غذای سرد در مسجد جامع می خوردند و اگر نه، باید تا روز بعد صبر می کردند، بسیاری از جوانان نیز به خاطر خونریزی حاصل از جراحات های سطحی و نبود وسایل اولیه، در خانه ها شهید می شدند و تا چند روز کسی از آنها خبر نداشت و حتی در برخی موارد، منافقین پیکر مطهر آنها را برای تبلیغات خود می بردند و آنها را به نام شهدای خود معرفی می کردند.

وی افزود: آنقدر تعداد شهدا و مجروحان زیاد بود که دیگر در خرمشهر جایی برای مداوا و دفن آنها نبود به همین دلیل از ماهشهر و سربندر و اهواز، پارچه های چلوار هم برای پانسمان و هم برای کفن کردن شهدا ارسال می کردند و بسیاری از شهدا در این پارچه ها کفن پیچ و برخی از آنها بی نام و نشان به سایر شهرهای اطراف خرمشهر برای دفن منتقل می شدند.

سوم آبان ماه بود که دیگر تانک های عراقی وارد خرمشهر شدند و برادران و پدران و اقوام ما دیگر چاره ای جز تسلیم شهر نداشتند زیرا M۱ توان مقابله با گلوله قدرتمند و مسلسل تانک را نداشت و به جز اسلحه از غذا و دارو هم خبری نبود و همه این عوامل سبب شد تا از طریق نخلستان ها و کوی ذوالفقاری، شهر را ترک کنند.

روزهای سخت جنگ زدگی در شهرهایی که مردمش درک درستی از جنگ نداشتند

جلیلیان عنوان کرد: مشکلات ما بعد از اشغال خرمشهر تازه آغاز شد، هیچ چیز در بساط نداشتیم حتی مدارک شناسایی و تحصیلی و ... همه در آتش سوخته بود و بچه ها برای ادامه تحصیل مشکل داشتند و در شهرهای دیگر نیز درک درستی از شهر و مردمان جنگ زده وجود نداشت. مدیران مدرسه اغلب همکاری نمی کردند، حقوق پدرانمان هم قطع شده بود و هیچ مدرکی وجود نداشت که آنها کارمندان گمرک بوده اند، در شهرهای دیگر با جنگ زده

ها مثل آدم های فراری و ترسو و جذامی رفتار می کردند و همه چیز دست به دست هم داده بود تا روزهای سختی را پشت سر بگذاریم.

می گوید به شهر آبا و اجدادی خود یعنی کرمانشاه بازگشتیم اما دامنه جنگ به آنجا هم کشیده شد و این بار دشمن قصرشیرین را اشغال کرد ولی غافلگیر نشدیم و نه تنها شهر را ترک نکردیم بلکه تا جایی که توان داشتیم، ایستادگی کردیم.

از خانه هایمان چیزی جز تلی از خاک باقی نماند

جلیلیان افزود: وقتی بعد از یک سال و هفت ماه خبر آزادی خرمشهر را شنیدیم، پدرم به همراه چند نفر دیگر از اقوام برای سرکشی به خانه های خرمشهر رفتند تا شرایط را مهیا کنند که برگردیم اما می گفتند منطقه زندگی ما با خاک یکسان شده و هیچ اثری از ساختمان نیست. پدرم از گوشه ای از مسجد اصفهانی ها که باقی مانده بود و منزل ما در مجاورت آن بود، تشخیص داده بود که بر روی این زمین، روزگاری خانه ما بنا شده بود و قطعاً وقتی اوضاع خانه آن بود، عراقی ها وسایلی که روزهای اول جنگ، مادر و خاله ام کارتن پیچ کرده بودند، به راحتی حمل کرده و با خود برده بودند.

وی افزود: پدر من در حالی که ۳۰ سال از زندگی را در خرمشهر گذرانده بود، با خاله ام که آن روزها در خرمشهر ثروت نسبتاً خوبی داشتند، حالا آواره شده بودیم و همه زندگی خود را از صفر شروع کردیم.

جلیلیان ادامه داد: مردها که کار زیادی داشتند تا بتوانند کار خود را در گمرک به اثبات برسانند، ترجیح دادند فعلاً برای گذران زندگی، به کارهای دیگر مشغول شوند و از طریق درآمد این کارها به تدریج اتاق های کوچکی در شهرهای مختلف اجاره کردند و با خرید وسایل اولیه، زندگی را دوباره از سر بگیرند. یادم هست پدرم چند روزی در کرمانشاه به بنایی پرداخت و با درآمد این مدت کارش توانست یک اتاق اجاره کند و باقیمانده آنکه تنها هفت هزار تومان بود، توانست یک پیک نیک، چند قابلمه، بشقاب و قاشق و چند پتو تهیه کند.

ایستاده ایم تا آخر

وی می گوید: جنگ همچنان دست از سر ما بر نمی داشت و در کرمانشاه نیز چند سال درگیر جنگ بودیم و همه زندگی خود را برای بار دوم از دست دادیم.

جلیلیان می گوید: هنوز زمین های خانه های ما در خرمشهر وجود دارد اما چون آن مناطق هنوز هم ویرانه هستند، کسی رغبتی به رفتن و پرس و جو کردن از آنها نشان نمی دهد، بسیاری از آنها هم از دنیا رفته اند و فرزندان آنها نیز دیگر یا نشانی از خانه و املاک خود ندارند یا رغبتی برای پیگیری آن.

او حالا سال هاست که ساکن یزد شده معتقد است از روزی که از خرمشهر آواره شدیم، همچنان آواره ایم اما ایستاده ایم تا آخر.